

خوانشی از پنجمین سوره قرآن

آنه سیلوی بویس لیوه

برگردان: مرضیه سلیمانی

اشاره مترجم

میشل کویپرس، پژوهش‌گر بلژیکی و عضو جامعه برادران عیسی است که در قرن بیستم توسط چارلز دوفوکو بنیان نهاده شد. او دوازده سال در ایران زندگی کرد. ابتدا در تبریز و سپس در تهران، جایی که به مطالعه زبان و ادبیات فارسی پرداخت و در سال ۱۹۸۳ درجه دکترای ادبیات فارسی خود را از دانشگاه تهران اخذ کرد. سپس در سوریه و مصر عربی خواند و در سال ۱۹۸۹ به قاهره رفت و در همان‌جا اقامت گزید. کویپرس به عنوان استاد و پژوهش‌گر در مؤسسه دومینیکن برای مطالعات شرقی، که نیم قرن پیش در قاهره تأسیس شد، مشغول به کار است و هم‌چنین عضو انجمن بین‌المللی مطالعات بلاغت‌سامی و کتاب مقدس در دانشگاه پاپ گریگوری رُم است. وی از سال ۱۹۹۴ بدین سو در تحقیقات خویش پیرامون تدوین متن قرآن از شیوه تحلیل بلاغی بهره برده و مقالات و رسالات او از سوی پژوهش‌گران و دانش‌مندان عالم اسلام مورد استقبال واقع شده است.

گفتنی است، ترجمه کتاب کویپرس به زبان عربی در مراکش در دست تهیه است. یک ترجمه انگلیسی نیز البته موردنیاز است تا هم توجه متخصصان مطالعات قرآنی و هم مفسران مسلمان را به استفاده بالقوه از بلاغت سامی و بینامتنیت متضمن مقایسه ساختاری، در پژوهش‌های خویش، جلب نماید.

The Banquet: A Reading of the Fifth Sura of the Quran, Michel Cuypers, Lethie lleux.

«بلاغت یونانی» متفاوت است و به نظر می‌رسد ساختار کلی بسیاری از متون خاور نزدیک باستان (مثل عهد قدیم، عهد جدید، برخی متون و بعضی از احادیث) نیز همین باشد.

شیوه بلاغی «سامی» نخستین بار در حوزه پژوهش‌های مربوط به کتاب مقدس مورد استفاده قرار گرفت و از جمله نظریه‌پردازان اصلی آن رولاند مینت^۱ است که - در کنار

میشل کویپرس در این کتاب، درخصوص سودمندی بالقوه مطالعات متنی قرآن پیرامون «تحلیل بلاغی» استدلالی شفاف به دست می‌دهد. در این شیوه، با استفاده از رابطه‌های تقارن و مطابقه در سطوح مختلف یک متن معین، منطقی که آن متن بر شالوده آن استوار شده است، آشکار می‌گردد. در این مورد، آن منطق از قوانین گونه‌ای «بلاغت سامی» اطاعت می‌کند که با

دیگران - این شیوه را در مورد سنت نیز به کار برده است. در این جا میشل کوپیرس این مدل واره را در تحلیل سوره مائده به کار می برد و می گوید براساس کشف دوباره ساختار «سامی» متن، از طریق رابطه ها و نسبت های تقارن و قوانین خاص بلاغی در متن خاور نزدیک باستان، به این پرسش پاسخ دهد که: آیا قطعات متفاوتی که تشکیل دهنده متن هستند، براساس منطق خاصی که انسجام و وحدت متن را فراهم می آورد، یک جا جمع می شوند؟ (ص ۱۳).

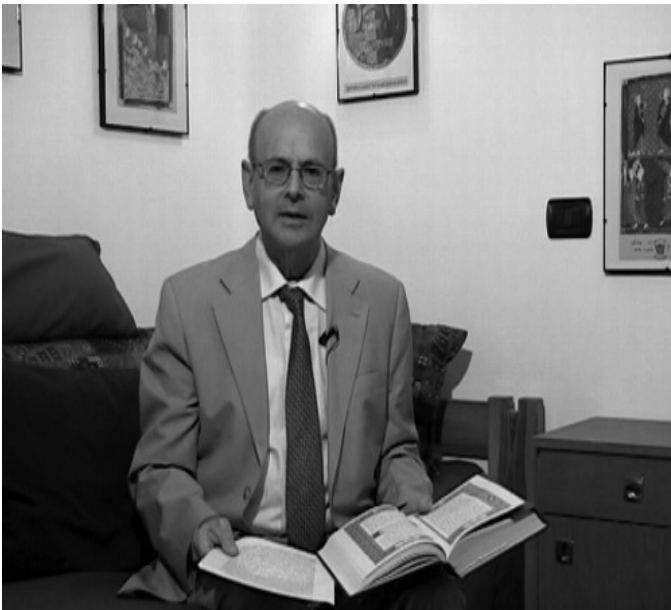
تحلیل بلاغی متضمن تجزیه به واحدها و بخش های مجزاست، از پایین ترین سطوح تا بالاترین آن، براساس انواع گوناگون تقارن (واژگانی، ریخت شناسیک، نحوی، وزنی، یا استدلالی، خواه مشابه و خواه مخالف). برای نشان دادن ارتباطات گوناگون، پژوهش گر ما چندین نمودار ترسیم می کند که همگی نشان دهنده یک قسمت ثابت متن در سطوح گوناگون است؛ بر این اساس که - به دلیل این پیچیدگی چند سطحی - ساختار اصلی متن، معمولاً بی درنگ بر خواننده ظاهر نمی شود.

به نظر کوپیرس، در رهسپار شدن از یک بینش جهانی، انسان ناگزیر با اختیار کردن یک گزینش یک سویه فیما بین چندین ساختار متحمل، قبول خطر می کند. بنابراین باید ضرورتاً باید کار صعب و زاهدانه باز تأسیس ساختارها را متحمل شود: کاری که از کوچک ترین ساختارها آغاز شده و تا بزرگ ترین آنها پیش می رود و به روشنی میان سطوح متفاوت متن تمایز قایل می شود تا از صحت و دقت تجزیه متن به واحدهای متعدد، و از رابطه ها و نسبت های بین این واحدهای متنی، اطمینان یابد (صص ۱۳ - ۴۱۲).

عملیات تجزیه متن براساس تحلیل چگونگی اطاعت ساختار از قوانین بلاغت صورت می گیرد. به عنوان مثال، یکی از قوانین بلاغت سامی این است که درون مایه مرکز هر سیستم، غالباً در مرز یک سیستم تقارن دوباره نمایان می شود. این، و همه دیگر قوانین تقارن، توضیح می دهد که چرا خواننده، در خوانش خط به خط خویش، غالباً به ظهور دوباره یک واژه خاص - چند سطر جلوتر - توجه نشان می دهد. بنابراین شالوده این شیوه بیشتر عینی است که تجزیه مضمونی، و روشن است که یکی از نکات جالب آن رد اتهام بی نظمی است که غالباً بر متن قرآنی وارد می شود.

هم چنین این شیوه امکان مشاهده وحدت یک قطعه را برای ما فراهم می آورد: یعنی مشاهده آن چه که باید با هم خوانده شود، آن چه که در یک مکان واضح و روشن قرار داشته، آن چه تطبیقی است، و شاید آن چه که منحصرأ به خاطر ساختار می تواند در جایگاه ساختار قرار داشته باشد. بیش از همه این ها، این شیوه تشریح مساعی دیگر گونه های تحلیل را به روشی کاملاً بدیع توسعه می بخشد.

اثر میشل کوپیرس، وی را به متمایز ساختن دو بخش در سوره مائده رهنمون ساخته است: بخش الف (مسلمانان،



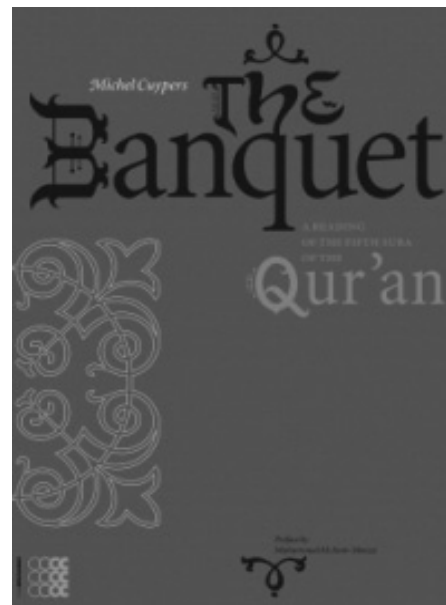
یهودیان و مسیحیان با عهد مواجه می شوند، آیات ۷۱ - ۱) و بخش ب (فراخوانی مسیحیان به ورود در عهد، آیات ۱۲۰ - ۷۲) که یک ساختار متحدالمرکز را تشکیل می دهد (ص ۳۶۵). یک فصلی کامل به تحلیل هر «سکانس» اختصاص یافته است. این فصل به قسمت های فرعی تری تقسیم شده که هر قسمت به قطعات گوناگون قرآن می پردازد. پس از آن، تحلیل به سطوح بالاتر تعبیر مسیر می دهد: از سکانس به «زیر - بخش»، سپس به «بخش» و سرانجام به کل سوره. در هر مرحله، نویسنده، متن عبارت قرآنی، همه پرسش هایی که احتمالاً در خصوص واژگانی قرآنی ظهور می کنند، ترکیب ساختاری - آن گونه که به واسطه تحلیل این دوباره کشف شده

است، مباحث تفسیری، و سرانجام - آنجا که فرصت اقتضا کند - بافت میان‌متنی را به دست می‌دهد. سپس در پرتو بررسی در چندین نمودار، به تنظیم دوباره متن می‌پردازد. این نمودارها با ابزارهای چایی ترسیم شده‌اند و نشان‌دهنده گونه‌های متفاوتِ تقارن در سطوح مختلف‌اند. خواننده دوست‌تر می‌داشت که این نمودارها به جای زبان فرانسه، به زبان عربی ارایه می‌شدند، چرا که خودِ تحلیل ضرورتاً از زبان عربی صورت گرفته است: این امر، به خواننده اجازه می‌دهد که سجع‌ها و هم‌گونی مصوت‌ها را واضح‌تر مشاهده نماید.

فصل آخر، رویکردِ اتخاذ شده از سوی نویسنده را مورد بازبینی قرار می‌دهد، ادامه کتاب یک ضمیمه است (صص ۴۱۶ - ۳۹۹) که به موضوع انسجام قرآن در طول تاریخ تفسیر می‌پردازد. کوپرس در تمام طول بحث و گفت‌وگوی خود، بهره‌گیری خویش از تئوری تحلیلی بلاغی را با تفاسیر مدرن و کلاسیک و بینامتنیت

کتاب مقدسی - آن‌گونه که لو فستین یک تحلیل سه قسمتی از هر قسمتِ سوره ارایه می‌دهد - کامل می‌کند. نویسنده در صفحه ۳۸۳ به ما می‌گوید که قصد و نیت آغازین او در تألیف این کتاب، «بررسی این موضوع بوده که آیا یک سوره بلندی مثل مائده، ساختارمند است؟ چگونه؟ و چرا ظهور تفسیر از ساختار این متن، به عنوان یک متن تثبیت‌شده امکان‌پذیر است؟» بلکه «به‌زودی معلوم خواهد شد که یک تحلیل بینامتنی برای تکمیل این متن لازم بوده است».

خواننده می‌تواند بگوید که اگر نویسنده ملزم به کامل کردن تحلیل بلاغی خود با دیگر شیوه‌ها، و با مقایسه با دیگر متن‌ها، است، این امر می‌تواند نشان‌گر آن باشد که تحلیل



بلاغی به‌تنهایی ثمری در بر نخواهد داشت. مسلماً این ادعا انکارناپذیر است؛ اما چه چیز با تحلیل تکنیکی یک متن - بدون هرگونه نگرانی برای معنای آن متن - هم‌ارز است؟ تحلیل منطقی به داده‌های تأییدشده از سوی دیگر گونه‌های تحلیل این اجازه را می‌دهد که به شیوه‌ای جدید یک‌جا جمع شوند، و دقیقاً همین ترکیب جدید است که کلید واقعی فهم متن به شمار می‌رود.

یکی از انتقاداتی که ممکن است در مورد بلاغت سامی صورت بگیرد آن است که در سطوح پایین‌تر متن، فرآیند تجزیه از آن‌جا که توسط پژوهش‌گران مختلف صورت می‌گیرد، احتمالاً نتایج متفاوتی در پی خواهد داشت. به عنوان مثال، یک دانش‌مند می‌تواند معتقد باشد که یک بخش از متن از دو «قسمت» تشکیل شده است: اولی از «دو پاره»، دومی از سه پاره؛ در حالی که دیگری می‌تواند بگوید که نخستین قسمت دارای سه پاره است و دومی از دو پاره تشکیل شده است. به‌رغم همه این‌ها، پژوهش‌گر هیچ حق انتخابی ندارد، مگر اقدامی محتاطانه. اما به نظر روشن است که در سطوح بالاتر مشکلاتی از این دست وجود ندارد، زیرا وقتی حد و مرز قطعات (یا سکانس‌های) متفاوت به‌روشنی تعیین شده است (به لطف مطالعه دقیق سطوح پایین‌تر)، در آن صورت تقارن‌ها در سطوح بالاتر این تعیین و تحدید را تأیید می‌کنند.

ممکن است خواننده در مورد پیوندهای تقارنی میان عناصر که از سوی کوپرس به دست داده شده، تردیدهایی روا دارد. به‌ویژه هنگامی که این تقارن به معنای واژه‌ها یا عبارت‌ها مربوط می‌شود. تقارن‌های نحوی یا آوایی زودتر و آسان‌تر مورد شناسایی قرار می‌گیرند تا تقارن‌های معنایی، و در برخی موارد تنها یکی از احتمالات متفاوت ارایه شده از سوی تفاسیر کلاسیک با این تقارن‌ها هماهنگ است. کوپرس گاه در بازشناسی تقارن‌های معنایی به تفسیری پناه می‌برد که به واسطه بینامتنیت شکل گرفته است. اما به‌طور کلی، در سرتاسر کتاب، قابلیت فنی پژوهش و صحت تقارن‌های سطوح بالا نشان می‌دهد که این ساختارها واقعاً وجود دارند، و از خود متن استخراج شده‌اند.

بنابراین تحلیل بلاغی لو فستین^۲ می‌تواند در فهم سوره مائده، به‌مثابه یک یاری واقعی قلمداد شود. به عنوان مثال،

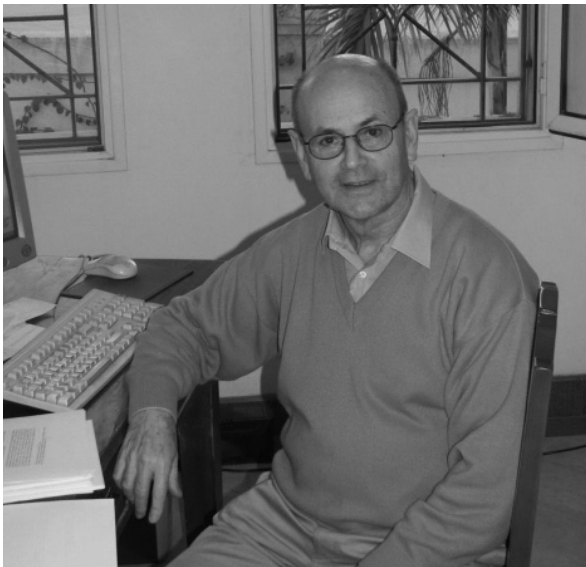
آیه‌های ۵۰ - ۴۷ در مرکز سوره ۵ (براساس تقسیم‌بندی کوپپرس: زیربخش الف ۴؛ محمد، داوری یهودیان و مسیحیان)، گونه‌ای شکست در سبک و معنا را مطرح می‌کند که متفکران سنتی اسلام، آن را سنتاً ناشی از «مواقیت خاص وحی» دانسته‌اند که بعدها - و از سوی دانش‌مندان گوناگون غربی به عنوان «آیه‌های جابه‌جا شده» - پدیدار شد.

برعکس، بلاغت سامی نشان می‌دهد که این مرکز کلید فهم متنی است که آن را احاطه کرده است. یکی از قوانین بلاغت سامی این است که «در مرکز یک سیستم متحدالمرکز، غالباً گونه‌ای تغییر در بسط مطلب وجود دارد و یک مفهوم متناقض ارایه می‌گردد. پس بسط اولیه دوباره آغاز می‌شود و تا هنگامی که سیستم کامل گردد، ادامه می‌یابد» (ص ۲۲). بنابراین به واسطه استفاده از مدل‌واره کوپپرس، معلوم می‌شود شالوده‌ای که محمد(ص) قادر بود داوری یهودیان و مسیحیان را بر آن استوار سازد (یعنی درون‌مایه اصلی سکانس الف ۴)، قانون رابطه است (مفهومی که در مرکز تمام سکانس الف یعنی آیات ۷۱ - ۱ سوره مائده جای گرفته است).

مهم‌تر آن که یک متن تشکیل شده براساس بلاغت سامی، عناصری که می‌خواهد بر آن‌ها تأکید کند را در مرکز یک سیستم متحدالمرکز قرار می‌دهد. در سوره مائده، در مرکز این سیستم به عناصری برمی‌خوریم که صراحتاً آشکارکننده اصول عام‌اند در حالی که عناصر جنبی و حاشیه‌ای به موضوعات خاص و تفصیلی می‌پردازند. نتیجه که به هنگام تفسیر متن به همه آیه‌ها نباید به یک‌سان اعتبار بخشید: به عنوان مثال ملاحظه، عمومی پیرامون این احتمال که یهودیان، مسیحیان و صابئین باتقوا می‌توانند نجات یابند - همان‌گونه که در مرکز قطعه یعنی آیات ۷۱ - ۶۵ ترسیم شده است - ارزش و اعتبار بیشتری دارد تا مجادلات پیرامونی، و ساختار کلی سوره مائده نشان می‌دهد که این سوره «تنها مجموعه‌ای از مجادلات، ضدیهودی یا ضدمسیحی» نیست، بلکه «بنیادهای آن چیزی را نهاده است که به خوبی می‌تواند به یک «لاهیات ناب قرآنی ادیان» بدل شود» (ص ۲۰).

تحلیل کوپپرس، وی را به مشاهده شیوه خاص بهره‌گیری قرآن از بلاغت رهنمون می‌سازد. به عنوان مثال، او توجه می‌کند که در قرآن، وزن غالباً سه‌پاره است که در این‌جا

گونه‌ای کثرت شدید ساختارهای متحدالمرکز در همه سطوح متن است، و قرآن شیوه‌ای برای بلاغت سامی داراست که غالباً بسیار آشکار است... تغییر ناگهانی موضوعات، تغییر مکرر شخص... نشانه‌های ترکیب متن هستند (ص ۳۸۵). هم‌چنین او اشاره می‌کند که استفاده از چرخش‌های قاطع و آمرانه عبارت، که غالباً در تناقض با یکدیگر هستند، یکی از صناعات متعارف زبان کتاب مقدسی است؛ این‌ها نه لازم است که کلمه به کلمه خوانده شوند و نه ضرورتی دارد که منبعی برای یک سیستم نسخ باشند. همه آن چه که لازم است دانستن این موضوع است که زبان سامی سخن حامل چه معنایی است (ص ۳۸۵).



برای کوپپرس این واقعیت که سوره پنجم قرآن - که معمولاً آخرین سوره یا سوره ماقبل آخری دانسته می‌شود که بر پیامبر وحی شد - بر طبق همان ساختار بلاغی تدوین شده که سوره‌های آغازین مکی تألیف شده‌اند (و او در آثار پیشین خویش درخصوص آن‌ها به پژوهش پرداخته است)، مؤید این فرضیه اوست که: کل قرآن براساس قوانین بلاغت سامی تدوین شده است. پس می‌توان از خود پرسید: آیا هنگامی که سوره‌ها یک‌جا جمع می‌شوند، ساختار آن‌ها حفظ می‌شود یا خیر؟ (که می‌تواند توجیه‌گر این امر باشد که گاه یک واژه خاص به کار رفته در پایان یک سوره، در آغاز سوره بعدی نیز یافت می‌شود)؟ این پرسش‌ها با نتیجه‌گیری‌ها و پیشنهادات تازه پژوهش‌گرانی مثل آنجلیکا نوویرت،^۳ ماتئاس تسانیسر،^۴

احسان اصلاحی، مستنصر میر و نیل رایینسون پیرامون وحدتِ سوره و سبک ادبی خاص آن مرتبط است. کویپرس به موازات تحقیقات خویش پیرامون تحلیل بلاغی، توجه می‌کند که خود قرآن مشوق یک مطالعه بینامتنی است و بنابراین در پی متنونی است که قطعات قرآنی در دست بررسی بدان‌ها اشاره دارند. و او هنوز هم پیش‌تر می‌رود: او فرض می‌کند که مقایسه با متون کتاب مقدسی نیز بر ساختار این متون تأثیر می‌گذارد. به نظر می‌رسد که متن قرآنی به شیوه خاص خود، برخی قطعات کتاب مقدسی را بازنویسی می‌کند، دقیقاً همان‌گونه که برخی متون کتاب مقدسی، برخی متون قدیمی‌تر کتاب مقدسی را بازنویسی کردند. حتی به نظر می‌رسد که قرآن از برخی بازنویسی‌های متون کهن‌تر کتاب مقدسی - آن‌گونه که در متون بعدی یافت شدند - آگاه است. این پژوهش بینامتنی قدم به قدم صورت می‌گیرد، آن‌چنان‌که مثلاً در داستان قابیل (ص ۱۶۶) شاهد آن هستیم: روابط بینامتنی کاملاً پیچیده‌اند و مایه سرافرازی کویپرس است که رویکرد او به این روابط جدی و عمیق است. او حتی خطر برخی مقایسه‌ها را به جان می‌خرد، مثلاً وقتی تعداد کم یهودیانی را که به اسلام گرویدند با «اندک باقی ماندگان» منتخب ذکر شده در کتاب مقدس مقایسه می‌کند (ص ۱۰۶). در واقع پیشنهاد گونه‌ای رویکرد نسبت به مطالعه‌های بینامتنی را مطرح می‌کند

که مقایسه ساختاری را در بر می‌گیرد. سرانجام، به نظر روشن است که روش‌شناسی نویسنده صرفاً دربرگیرنده گونه‌ای انتقال ایدئولوژیکی برخی عناصر تفاسیر کتاب مقدس به تفاسیر اسلامی نیست، بلکه این متدولوژی کاربرد عینی ابزارهایی را در برمی‌گیرد که سودمند بودنشان - هم برای کتاب مقدس و هم قرآن - به اثبات رسیده است: بلاغت سامی و تحلیل بینامتنی آمیخته به احترام. اما لو فستین فاقد آن سترونی در سبک است که می‌توان در ارایه فنی چنین روشی انتظارش را داشت. بلکه خواننده لذت کشف تفسیر تمام عیار سوره پنجم را تجربه خواهد کرد، لذتی که به‌ویژه با یک تحلیل بینامتنی پُرمايه که از سنت کتاب مقدسی استخراج شده است و در آن، داده‌های حاصل از روش بلاغی دائماً با داده‌های تفاسیر اسلامی مدرن سنتی مقایسه - و پُر بار - می‌شوند و پیشرفت‌های صورت گرفته اخیر در حوزه مطالعات متنی قرآن که سوره‌ها را به مثابه واحدهای متنی قلمداد می‌کنند را آشکارا کامل می‌سازند.

پی‌نوشت‌ها:

1. Roland Meynet
2. Le Festin
3. Angelika
4. Mathias Zahniser

